

# ارزش انسان در سایه اخلاق

علیک بحسن الخلق فان احسن الناس خلقا  
احسنهم دیناً : نیکو باش که نیکوترین مردم  
دیندارترین آنهاست .

«پیغمبر اسلام (ص)»

هر وقت اخلاق قومی از دست رفت آن قوم را منقرض  
شده باید دانست !

هر وقت ملتی از جاده تقوی و فضیلت منحرف گردید  
و اعتنائی به راستی و حق و عدالت نکند آن ملت  
دیگر قابل بقا و زیست نخواهد بود .

«ساموئیل اسمایلز»

صورت و سیرت . . . زیبایی بردو گونه است : صوری و معنوی ، در قسم اول میزان  
نه آنست که قطبیکه عضو از اعضاء صورت بحسن و زیبایی آراسته باشد ؛ چه افراد نادری یافت  
میکردند که حتی فاقد زیبایی برخی از اعضاء صورت باشند ، بلکه ملاک حسن صوری ، تناسب و  
هماهنگی خاصی است که میان اعضاء وجود داشته باشد .

در چنین صورتی رمز زیبایی وجود خواهد داشت . و اگر این تناسب و هماهنگی وجود  
نداشته باشد میگویند فلان کس مثلاً دارای چشم زیبایی است ، بدون اینکه کلمه زیبایی بطور مطلق  
در باره او گفته شود .

در زیبایی معنوی مینا همینطور است ، یعنی در برابر شکل صوری ؛ حقیقتی بنام سیرت وجود  
دارد ؛ این صورت درونی مانند صورت خارجی زشتی و زیبایی دارد ، چه او نیز دارای اعضاء و  
اجزای معنوی است .

ممکن است برخی از اجزای روحی مازشت و ناپسند باشد ، چنانچه برخی دیگر از آنها ممکن است نیکو و پسندیده باشد ؛ ولی رمز زیبایی سیرت در آن است که اعتدال خاصی میان صفات و عواطف ما وجود داشته باشد ، نتیجه این تعدیل صفات آنست که زمام و اختیار صفات را در عهده خود داشته باسانی و راحتی بتوان آنها را کنترل نمود یعنی هنگامیکه عقل فرمان میدهد که قوه غضب قیافه خود را ظاهر سازد ؛ از جاده حق و اعتدال خارج نشویم .

و همچنین گاه شهوت ، از حصار عفت قدم بیرون نکذاریم . همچنین در مورد سایر احساسات و فرآیندها تعادل و هماهنگی را رعایت کنیم اگر این تناسب و انضباط میان تمام صفات روحی ما وجود داشته باشد دارای « اخلاقی پسندیده » خواهیم بود .

اگر برجستگی و امتیازی در یکی و دو تا از اوصاف روحی باشد ، در چنین صورتی گویند : فلانی سخاوتمند و یا اینکه متواضع است ، ولی هرگز نیکویند ؛ اخلاقی پسندیده ، دارد ، چه از یک کمال بیارند نخواهد شد گر چه کمال در هر حال مطبوع و زیبا است .



**توارث و محیط** - جای تردید نیست که نسل و طبقه کنونی از افراد انسان یادگار و نمونه‌ای از انسانهای پیشین است ، همانطوریکه نسل‌های آینده همیشه بسیاری از منابع حیاتی و اقتصادی و علمی پیشینیان را بعنوان توارث بارت میبرند . همین قسم صفات و اخلاقیات گذشتگان را نیز در خود می‌پذیرند . هر نسلی نماینده و مظهری از اوصاف و اخلاقیات نسلهای پیش از خود میباشد ، دانشمندان از این موضوع بعنوان اصل توارث یاد مینمایند .

طرفداران اصل توارث میگویند : امراض و خصوصیات بدنی مثل رنگه و شکل و قد ، استعداد های مربوط بکارهای دستی ؛ نوا تمس مربوط بحواس مثل نزدیک بینی و دور بینی و بسیاری عادات قابل انتقالند ، ولی از همه مهمتر قسمت امراض مربوط بمنز و سلسله اصحاب است . احساسات و عواطف و خصال نیز قابل انتقالند ؛ امراض عقلانی و روحی و عصبی نیز بارت میزند .

در مقابل اصل توارث « محیط پرورش » است . کاره محیط ، عمل در توارث است و به عبارت دیگر ایجاد عادات کسبی ، به جای عادات و استعداد های ارثی است . بهر حال این دو عامل کاملاً با هم متضاد و پیوسته در جنگ و نزاعند . طرفداران افراطی توارث میگویند ؛ بوسیله تربیت نمیتوان عادات و خصال تازه ایجاد کرد ، بلکه میتوان آنها را فقط تغییر شکل داد ، بهتر یا بدتر کرد .

ولی طرفداران تربیت در مقابل میگویند بوسیله تربیت میتوان مادات و صفات و استعداد های تازه ایجاد کرد . البته سخن طرفداران تربیت بحقیقت نزدیکتر است ، چه محیط تربیت چنانچه میتواند استعدادهای نیک و پسنیده را از میان برده بجای آن خصال و عادات زشت و نکوهیده ایجاد کند ، همین طور تربیت و پرورش قادر است عکس این معنی را انجام دهد ، یعنی صفات نیکو بوجود آورد . ولی نکته ای که هر دو گروه بر آن اتفاق دارند آنست که انسان برای سلامت روح بدستورات اخلاقی نیازمند میباشد خواه تربیت در ایجاد خالق و غوی نیکو مؤثر باشد یا استعدادهای نیکو را کاملتر کند ، چه در هر دو صورت وجود روش های اخلاقی و تربیتی ضروری است ، زیرا در غیر این صورت شخصیت معنوی انسان اندک اندک روی بانحطاط نهاده در اثر از دست دادن سرمایه های معنوی خوی و اخلاق حیوانی ، بلکه بمراتب پست تر از آن ، در او بوجود خواهد آمد .



**عشق بکمال** - کارهایی که از انسان سر میزند همه معلول مقدمات و عللی است که در وجود انسانی تحقق دارد ، میل و رغبت و تنفر و انزجار و همچنین سایر آثار وجودی همه نتیجه حالات گوناگون و کیفیات خاصه ایست که در خود انسان وجود دارد ؛ کسی که عطش داشته باشد دنبال آب میرود این حالت معلول تقاضا و طلبی است که در نفس خویش می یابد ؛ در اثر این کیفیت سیراب شدن ؛ در خارج بوجود می آید .

همانند این طلب و تقاضا ، درد و جان ما وجود دارد ؛ شاید پیش از آنکه کودک بسن عقل و بلوغ برسد محکوم این تقاضاهای درونی است ؛ کمال را دوست داشته و خواهان آنست ، گریه چمنوز قادر بر آن نیست که کمال و سعادت خود را تشخیص دهد ؛ زیرا عشق بکمال جزو **فطرت انسان است** .

روی همین جهت است که آدمی در تمام ادوار عمر خود متوجه این نکته است که گوئی گمشده ای داشته دائما دنبال آن میگردد ، سعادت خود را در یافتن آن میداند . این طلب و تقاضای درونی از زمان پیدایش خود ، انسان را بسوی هدف و مقصودی که در فراراه او قرار داده شده دعوت کرده و راهنمایی مینماید .

در این جهان هر موجودی برای هدفی آفریده شده است ، کمال و سعادت او نیز در رسیدن بهمان هدف و مقصود است ، انسان هم که موجودی از موجودات این جهان است از خلقت و فریش او هدف و مقصودی در نظر گرفته شده است ، هدف نهائی انسان همان شخصیت پازر انسانیت و مقام عبودیت است البته رسیدن بهر مقصودی طریق و راه

مخصوصی دارد که میبایستی از همان طریق پرا افقاد . راهی که آدمی را به هدف او یعنی : انسانیت میرساند مجموعه ایست از دستوراتی که بنام «**اخلاق**» خوانده میشود . از همینجا اهمیت اخلاق بدست میآید . زیرا شرافت و اهمیت هر علمی ارتباط مستقیمی با نتیجه و ثمری که از آن علم بدست میآید دارد .

مثلا علم طب خادم تن و ضامن صحت و سلامت مزاج است ، علم منطق عهده دار صحت استدلال و تفکر است . علم اخلاق هم باروان ماسر و کار داشته عواطف و غرائز ما را تعدیل میکند ، قوانین و دستوراتی دارد که عمل کردن بآنها اضطرابات و تشویشات درونی ما را کاهش داده زندگی را در کام ما گوارا و مطبوع میسازد ، در نتیجه مرضهای قلبی مادرمان پذیرفته سلامت روح ما تأمین شده بهمین مقدار بهدیف نهائی خلقت انسان نزدیک میشویم .



### از پیراهه نرویم

این طلب و تقاضا در همه افراد انسانی وجود دارد ؛ و همه کم و بیش این ندای قلبی را شنیده و میشوند ؛ ولی متأسفانه بسیاری از مردم در اثر اشتباه و غلط اندازی نیروی واهمه و خیال ، این استدعاه روحی و معنوی را پرنگ امور مادی در آورده ، میخواهند با امور مادی و محسوسه جواب این تقاضای معنوی را بدهند ، در حالی که این نوع جوابگوئی علاوه بر اینکه دردی از دردهای روحی ما را علاج نمیکند بلکه پر پیچ و خمهای راه انسانیت افزوده در نتیجه وصول به هدف را دشوارتر میسازد .

روشنترین دلیل بر اشتباه کاری قوه واهمه اینست که چون دنبال هدف مادی رفته ، گمان می کند که آسایش روحی در تحصیل ثنون مادی و حیثیات مالی و مقامی میباشد ، ولی بمجرد اینکه بر آن امور مادی دست می یابد ، می بیند که هنوز عطش و تشنگی درونی او کاهش نیافته ؛ آن طلب و تقاضا بحال خود باقی است ، با اینکه این نکته بسیار روشن است که پس از رسیدن بطلب بقاء طلب معنی و حقیقتی ندارد قرآن مجید می گوید : «**كسراب بقیمة بحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجدہ شیئاً**» (آیه ۳۹ سوره نور) مانند سرایی دریا بان هموار است که شخص تشنه آن را آب پندارد و چون بجانب آن شتابد و بان برسد اثری از آب نمی یابد (وهمچنان تشنه و نالان بجانب دیگر میدود) .